

تیپولوژی‌های قتل براساس چند روایت*

سهیلا صادقی فسایی^۱

تاریخ ارسال: ۱۳۹۱/۱۱/۱۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱/۱۸

چکیده

اگرچه هر نوع قتلی در نوع خود منحصر به فرد است، اشکالی از قتل می‌تواند دربرگیرنده ویژگی‌های مشترکی باشد و این امر بیانگر آن است که قتل به صورت‌های متعددی الگو می‌یابد. پژوهش حاضر با اتخاذ یک رویکرد کیفی و با تأکید بر داده‌هایی که از طریق مصاحبه‌های عمیق نیم‌ساخت یافته با ۱۴ قاتل (۱۲ مرد و ۲ زن) حاصل شده است، سعی بر شناسایی تیپ‌های مختلف قتل و فهم چرایی و چگونگی شکل‌گیری پدیده قتل دارد. داده‌های حاصل از مصاحبه‌های عمیق آشکار می‌سازد که قتل یک نوع رفتار یا حادثه نیست، بلکه ماهیت قتل، متنوع است و در زمینه اجتماعی و فرهنگی ساخته و بر ساخت می‌شود. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که قتل در زمینه‌های مختلفی چون گروه‌های بزهکار، خانواده، خیابان، در تقارب با سایر جرائم رخ می‌دهد و به‌طور تصادفی توزیع نمی‌شود، بلکه یک کنش متقابل بین دو یا چند نفر از افرادی است که در بیشتر اوقات یکدیگر را می‌شناسند و در تنازعات بین شخصی، خشونت به صورت یک فرایند پویا بین افراد در یک روابط قرینه‌ای رد و بدل می‌شود. آنچه ماشه خشونت را می‌کشد، عامل‌های ترس، رنجش و نفرت، ناامیدی، جاه‌طلبی و خشم و نمایش است و بیشتر قتل‌ها ناشی از تضاد افراد بر سر مسائل جزئی است و از این رو می‌توان آن‌ها را قتل‌های مواجهه‌ای نامید و تعداد کمی از قتل‌ها، قتل‌های انتقامی است که می‌تواند منعکس‌کننده یک تصمیم عقلانی، تحقیرشدگی یا ناامیدی باشد.

کلیدواژگان

انتخاب عقلانی، تحقیرشدگی، روابط قرینه‌ای، روش کیفی، قتل، قتل‌های انتقامی، قتل‌های مواجهه‌ای.

* این مقاله خلاصه‌ای از پژوهشی است تحت عنوان «بررسی جامعه‌شناختی قتل در تهران» که به سفارش دفتر مطالعات اجتماعی و پیشگیری از جرم قوه قضاییه انجام شده است.
۱. دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران: ssadeghi@ut.ac.ir

طرح مسئله

تلاش برای ساختن تیپولوژی درباره جرم و مجرمان، با مکتب اثباتی جرم‌شناسی و توسط سزار لمبروزو^۱ (۱۹۱۱) و فری شروع شد. لمبروزو و فری^۲ ۵ نوع مجرم دیوانه، مادرزادی غیرقابل اصلاح، عادت‌ی، عاطفی و مجرمان موقعیتی را دسته‌بندی می‌کنند. در طول زمان آن‌ها و بعد از آن‌ها تیپولوژی‌های گوناگونی توسعه یافته است. اغلب این تیپولوژی‌ها به لحاظ مفهوم مرکزی، ویژگی‌ها و ابعاد طبقه‌بندی، متفاوت بوده‌اند (درايور^۳، ۱۹۶۸). برای مثال مجرمان با توجه به ملاک‌هایی چون ویژگی‌های فیزیولوژیک- ارگانیک، ساختار اسکلت، ویژگی‌های روانی، نوع جرم، طبقه، شغل، جنسیت، نژاد، بازگشت به جرم و واکنش به تنبیه و زندانی‌شدن، متفاوت هستند. اگرچه تیپولوژی‌ها بالقوه ارزش علمی خاص خود را دارند و با توجه به آن‌ها می‌توان جرائم را به معنای عام و قتل را به معنای خاص در مقوله‌های بامعنایی جای داد و این تقسیم‌بندی‌ها بر شناسایی و فهم ما از پدیده قتل تأثیر می‌گذارد اما ابهام در تیپولوژی‌ها و فقدان هر نوع عقلانیتی برای ساختن آن‌ها می‌تواند موجب عدم کارایی تیپولوژی‌ها شود (گیس، ۱۹۶۰).

امروزه تیپولوژی‌های پیچیده و متنوعی درباره قتل مطرح شده‌اند و بسیاری از پژوهشگران در ساختن این تیپولوژی‌ها به موضوعاتی چون انگیزه و رابطه بین قاتل و قربانی توجه کرده‌اند. بعضی از پژوهشگران درباره تمایز اشکال ابزاری و عاطفی قتل بحث کرده‌اند. اساس این تقسیم‌بندی ادبیات روان‌شناختی است. عده‌ای نیز از قتل‌های تصادفی و قتل‌های با برنامه سخن گفته‌اند. اخیراً بلوک و دیگران (به نقل از بروکمن، ۲۰۰۵: ۴۷) بیان کرده‌اند که می‌توان جهات ابزاری - عاطفی و با برنامه و تصادفی را در هم ترکیب کرد و به چهار نوع سنخ جدید رسید که عبارت‌اند از:

۱. قتل‌های ابزاری با برنامه؛
۲. قتل‌های ابزاری تصادفی؛
۳. قتل‌های عاطفی با برنامه؛
۴. قتل‌های عاطفی تصادفی.

یقیناً تقسیم‌بندی قتل در مقوله‌های معنادار بر شناسایی و فهم ما از پدیده قتل تأثیر می‌گذارد، اما تأکید بر این مسئله ضروری است که دسترسی‌نداشتن به داده‌های غنی و جزئیات می‌تواند موجب شکل‌گیری تیپولوژی‌های گیج‌کننده باشد. مطالعات عمیق کیفی به لحاظ تولید داده‌های غنی می‌تواند زمینه شناسایی تیپولوژی‌های مختلف را فراهم سازد. تنوع در

1. Lombroso
2. Ferri
3. Driver

تیپولوژی‌ها بیان‌کننده این مطلب است که قتل یک پدیده به‌شدت متنوعی است. بنابراین، نمی‌توان درباره قتل به‌عنوان یک شکل از جرم یا یک نوع از رفتارهای خشن فکر کرد. می‌توان قتل را براساس جنسیت، شرایط و دینامیک متفاوت رخدادها، رابطه قاتل و قربانی، متنی که خشونت‌کشنده در آن شکل گرفته است، دسته‌بندی کرد.

روش‌شناسی تحقیق

پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی استقرایی به دنبال کشف ابعادی از زندگی کنشگران است و از نوع مطالعات کیفی با رویکردی امیک^۱ است. با توجه به ماهیت موضوع مطالعه‌شده، و سؤالات پژوهش، استفاده از روش‌شناسی کیفی که بتواند با اتخاذ رویکردی اکتشافی و توجه به تفاسیر کنشگران، از لایه‌های پنهان پدیده قتل پرده بردارد، انتخابی صحیح به نظر می‌آید. به‌طورکلی، یافته‌های پژوهش کیفی از طریق فرایندهای آماری به دست نمی‌آید و معمولاً این‌گونه پژوهش‌ها فاقد چارچوب نظری از پیش تعیین‌شده و فرضیه‌های مبتنی بر آن است. تکنیک جمع‌آوری داده در این پژوهش، مصاحبه عمیق نیمه‌ساختار یافته است. با توجه به کوچک‌بودن حجم سوزهای مطالعه‌شده، یافته‌ها به هیچ‌وجه قابل تعمیم به جامعه بزرگ‌تر نیستند.

سؤالات تحقیق

با توجه به ماهیت کیفی و اکتشافی بودن پژوهش، بررسی فرضیات و یا نظریه خاصی مورد نظر نبوده است و به لحاظ منطق استقرایی که معمولاً بر این‌گونه پژوهش‌ها حاکم است، جمع‌آوری داده‌ها با سؤالات خاصی از قبیل:

نحوه شکل‌گیری خشونت به چه صورت بوده است؟

درک و تصور کنشگران از واقعه قتل چیست؟

دیدگاه قاتلان نسبت به قربانیان خود چگونه است؟

ارتکاب قتل برحسب متغیرهایی چون جنسیت، نسبت مجرم و قربانی، هدفمندی یا عدم هدفمندی، مکان و انگیزه چگونه تفاوت می‌یابد؟ انجام شده است.

نحوه گردآوری و تحلیل داده‌ها

کلیه داده‌ها از طریق مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساخت یافته با ۱۴ قاتل (۱۲ مرد و دو زن) در مکان دادرسی جنایی در یک دفتر خصوصی و بدون وجود نگهبان جمع‌آوری شده است.

۱. رویکرد امیک یکی از مفاهیم بنیادی در پارادایم تفسیری و روش‌شناسی کیفی است و به معنای درک، تفسیر و بازنمایی پدیده یا موضوع بررسی‌شده از «نقطه‌نظر افراد درگیر» با آن است.

تحلیل داده‌ها هم‌زمان و با مرور دقیق مصاحبه‌ها و استخراج مفاهیم مرکزی بعد از کدگذاری‌های باز، محوری و انتخابی انجام شده است. به لحاظ ماهیت پدیدارشناختی پژوهش سعی بر آن بوده است تا مطالب به صورت افراطی فشرده نشود و در قالب چند مقوله کاهش نیابد. توضیح پدیده قتل با توجه به سؤالات محوری و با توجه به تم‌هایی که در پژوهش ظاهر شدند، انجام می‌شود.

توصیف متغیرهای زمینه‌ای

ترکیب سنی: بازه سنی افراد نمونه از ۱۷ تا ۳۹ سال و با میانگین ۲۱ است. جنسیت: بیش از ۹۰ درصد قتل‌ها توسط مردان و کمتر از ۱۰ درصد از قتل‌ها توسط زنان انجام می‌شود.

وضعیت تأهل: ۱۱ نفر از پاسخگویان مجرد، ۱ نفر مطلقه و ۲ نفر متأهل بوده‌اند. از میان متأهلین یکی از آن‌ها زن بوده که همسر خود را به قتل رسانده است.

وضعیت تحصیلی: ۹ نفر از پاسخگویان این پژوهش افرادی بودند که دیپلم نداشته‌اند و یا به نوعی ترک تحصیل کرده‌اند، ۴ نفر دیپلم داشته‌اند و ۱ نفر هم لیسانس داشته است.

وضعیت اشتغال: اکثریت پاسخگویان فاقد مشاغل ثابت‌اند و اکثراً در کارهای نیمه‌وقت و بی‌ثبات کار می‌کنند. از میان پاسخگویان تعدادی نیز از طریق خرید و فروش مواد مخدر امرار معاش می‌کنند. بنا بر دیدگاه پاسخگویان، امرار معاش از طریق خرید و فروش مواد یا اجناس دزدی نیز کار محسوب می‌شود، چراکه آن‌ها بر این باورند که قادرند خرج خود را درآوردند. به عبارت دیگر بیش از ۹۰ درصد پاسخگویان فاقد مشاغل هستند که جرم و کج‌روی در آن محلی از اعراب نداشته باشد.

محل سکونت: اکثر پاسخگویان در محله‌هایی چون دولت‌آباد، شهرک ولیعصر، اتابک، شاهپور، راه‌آهن، امام حسین، تهرانسر و کرج زندگی می‌کردند که از دید خود آن‌ها جرم‌خیز بوده است.

شناسایی تیپولوژی‌های قتل

در مطالعه حاضر سعی بر آن است که با توجه به داده‌هایی که از یک مطالعه کیفی به دست آمده است، تیپ‌های مختلف از قتل شناسایی شود. از این رو سعی نویسنده بر آن است که انواع قتل را از نظر زمینه و متن، ماهیت و علت خشونت، شناسایی کند.

متن خشونت

انواع قتل با توجه به متنی که خشونت در آن‌ها رخ می‌دهد عبارت‌اند از:

الف) قتل‌های خانگی

منظور از قتل‌های خانگی، قتل‌هایی است که در حوزه خانواده رخ می‌دهد و یک عضو از خانواده خشونت را بر عضو و یا اعضای دیگر تحمیل می‌کند و بدترین نوع خشونت در قالب قتل نمودار می‌شود. در حوزه قتل‌های خانگی چند نوع قتل قابل شناسایی و دسته‌بندی هستند.

۱. قتل زن توسط شوهر؛

۲. قتل شوهر توسط زن؛

۳. قتل بچه‌ها توسط والدین؛

۴. قتل والدین توسط فرزندان.

اگرچه کلیه این قتل‌ها در حوزه خانواده رخ می‌دهد ماهیتاً با هم متفاوتند و علل متفاوتی نیز دارند که از یک قتل تا قتل دیگر ممکن است کاملاً متفاوت باشد.

معمولاً خشونت مردان علیه زنان، در زمینه نابرابری در قدرت و منزلت تفسیر می‌شود، حال آنکه خشونت زنان علیه مردان، در زمینه ناامیدی و درماندگی ممکن است تفسیر شود.

ب) قتل‌های مرتبط با سایر جرائم

در این نوع قتل‌ها، معمولاً مجرم به انگیزه دیگری چون سرقت یا تجاوز وارد عمل می‌شود، اما ممکن است عمل مجرمانه اولیه وی به قتل منجر شود.

روایت دو قتل

ذکر روایت‌های قتل نه تنها ابعاد ذهنی و عینی را که در شکل‌گیری پدیده قتل مؤثر بوده است نشان می‌دهد بلکه ارجاع به شواهدی از گفتارها و روایت‌های زنده به زبان فاعلان قتل می‌تواند اعتبار مقولات اکتشافی را تأیید کند و شائبه تأویل و تفسیر شخصی داده‌ها و یافته‌های پژوهش را به حداقل برساند.

میثم ۲۴ساله، دیپلمه، برآمده از یک خانواده متوسط رو به پایین است. پدر میثم معتاد به شیشه و کراک است و همین امر سبب متارکه وی و همسرش می‌شود. شرایط نامناسب اقتصادی خانواده، میثم را از شانزده سالگی به سوی بازار کار می‌کشاند. به علت نداشتن مدرک تحصیلی مناسب مجبور است به سراغ کارهای بی‌ثبات مانند آژانس، مسافرکشی و خرید و فروش ماشین برود و برای مدت کوتاهی نیز به‌طور موقت در مخابرات کار کند. میثم خیلی زود پا جای پدر می‌گذارد و به سراغ مواد مخدر می‌رود و از طریق دوستانش به اعتیاد کشیده می‌شود، خودش می‌گوید:

«قرص می‌خوردم، نیرو می‌داد، یه فکرایبی توی ذهنم می‌اومد، اصلاً فکر گیر کردن رونمی‌کردم».

میثم یک شخصیت خشن دارد، خودش می‌گوید:

«دعوا و درگیری می‌بینم یه جوروی می‌شم، یا باید سوا کنم یا بزمنشون».

مطلب دیگری که دربارهٔ مورد میثم جالب است اینکه هر دو فردی که به دست وی به قتل می‌رسند، از لحاظ اجتماعی، فرهنگی و طبقاتی با وی یکسان‌اند و فقط از لحاظ سن و جنس از او بزرگ‌ترند. قربانی اول وی ۳۱ سال و قربانی دوم ۳۴ سال دارد. چون میثم به لحاظ جنس از عهدهٔ آن‌ها بر نمی‌آمده است، هر دو را به یک شیوه، ابتدا با قرص به دام می‌اندازد. مسئلهٔ جالب دیگر آنکه، میثم برای کل برنامه نقشه‌ای در سر داشت و سعی کرد این موضوع را مرحله‌به‌مرحله هدایت کند. میثم که برای گذراندن زندگی خرید و فروش ماشین می‌کند، در یکی از معاملات، ماشینی را از یکی از دوستانش به نام حسن می‌خرد و همین امر موجب اختلاف بین او و حسن که خود در محله به قلدری معروف است، می‌شود. میثم که از او می‌ترسد و گمان می‌کند که با رویه‌های متعارف و معمول نمی‌تواند حسن را مجبور به انتقال سند کند، با کشیدن نقشه‌ای به وی آب‌میوه‌ای می‌دهد که حاوی قرص خواب‌آور بوده است. پس از بیهوش کردن او سعی می‌کند از وی سفته بگیرد. در حین انجام کار حسن بیدار می‌شود و میثم که تحت‌تأثیر مواد مخدر (قرص‌های اکس) بوده است، نمی‌تواند به‌درستی فکر کند و دائماً دچار توهمات می‌شود مبنی بر اینکه اگر حسن بفهمد او را خواهد کشت و نهایتاً ترس بر او غلبه می‌کند و با چاقو به حسن حمله و گردنش را زخمی می‌کند، حسن که خود فردی سابقه‌دار است و رفتارهای ضد اجتماعی‌اش موجب منزلتی برایش در محله شده است، با فحاشی از میثم می‌خواهد که وی را به دکتر برساند و بدون آنکه کسی بفهمد قضیه را فیصله دهند اما میثم که تحت‌تأثیر توهمات ذهنی خود بوده است بی‌اختیار ماشین را به سمت کرج و قزوین هدایت می‌کند. و درحالی‌که از حسن خون زیادی رفته است راهی شمال می‌شود، وی می‌گوید: «رفتیم شمال، دو سه روز می‌گشتیم و... گفت توی محل نگو که من رو زدی افت

داره... هشت ضربه چاقو بهش زدم... گفتم سالم بشه منو می‌زنه، حسن تو ماشین جون داد».

بعد از حادثه از شر توهمات خود خلاصی ندارد و دائماً از این هراس دارد که مبادا برادر مقتول بفهمد و از او انتقام بگیرد، دلش می‌خواهد با کسی درددل کند. جریان را به داییش می‌گوید و بعد به دلیل اختلافی که بر سر سند خانه با داییش پیدا می‌کند، از طرف داییش تهدید می‌شود که سند خانه را آزاد کند وگرنه جریان را به پلیس گزارش می‌دهد و در اینجا میثم نقشهٔ قتل دوم را می‌کشد.

«... تا صبح نخوابیدم، چرا یه کاری کردم که تا آخر عمر بتونه تهدیدم کنه؟ گفتم این رو باید بکشم. دلم نیومد با چاقو بکشمش، با قرص کشتمش. گفتم بریم ماشین بخریم. با خودش شش هفت میلیون برداشت. توی چهاردوونگه با تلفن عمومی زنگ زدم. آب‌میوه رو آوردم. خورد. بعد از ده دقیقه که حالش خوب بود، کف از دهنش ریخت پایین اما عین خیالم نبود... قرص برنج گرفته بودم که وقتی گیر کردم خودکشی کنم... نیم‌ساعته هم مرد. تا شب توی

خیابونا می‌گشتم. گفتم بزار بندازمش یه جایی دور از خونه... رفتم شهریار و شهر قدس، ببین قرص با من چی کار کرده بود. بنزین و الکل گرفتم ریختم روش. سمتش فنک زد. وقتی آتیش گرفت شب بود. هیچ‌کس نبود».

میثم اصرار دارد که هر دو قتل را به تأثیر مواد مخدر و شیشه نسبت دهد و به‌نوعی از تکنیک‌های خنثی‌سازی بهره می‌جوید. میثم با قربانی اول خود حس همدردی ندارد و حتی سعی می‌کند به‌نوعی کار خودش را توجیه کند و آن را یک انتخاب عقلانی یا از سر در ماندگی بداند، اما درباره دایمی‌اش احساس متفاوتی دارد.

«... کل سرمایه‌ام هفت میلیون تومن بود. از قتل دایمی‌ام ناراحت‌تر هستم. حسن هم پشیمونم اما زور بالا سرم بود. الان هم این کار رو می‌کردم».

آنچه در نمونه میثم قابل تأمل است، نحوه اعمال قدرت است. وی در تمام مراحل طوری عمل می‌کند که گویی کاملاً بر اوضاع مسلط است، حتی زمانی که قربانیان را از خود قوی‌تر می‌داند سعی می‌کند، قدرت آن‌ها را با مواد بیهوشی زایل کند و باز درباره خود ترجیح می‌دهد خودکشی کند تا آنکه جان وی را بستانند. درحالی‌که خودش را ناامید، بی‌انگیزه، و متمایل به خودکشی معرفی می‌کند، بر این باور است که به‌محض برخورداری از فرصت، جان خود را خواهد گرفت. وی علت رفتارهای ضد اجتماعی‌اش را محله نامناسب، اختلافات خانوادگی والدین، اعتیاد به مواد و دوستان ناباب و اختلالات عصبی می‌داند و با توسل به تکنیک‌های خنثی‌سازی (سایکس و ماتزا، ۱۹۵۷) سعی می‌کند قدری خودش را آسوده سازد. در جدول زیر به بعضی از نقل قول‌های وی اشاره می‌شود:

تکنیک‌های خنثی‌سازی	نقل قول‌ها
مقصرانگاری پدر	بابام معتاد به شیشه و کراک بود، سر این مشکل همه زندگی رو بهم زد.
اشاره به اختلال اعصاب	اعصابم خرابه، اونجا قرص اعصاب می‌دن.
مقصرانگاری قرص	ببین قرص با من چی‌کار کرده بود، بنزین و الکل گرفتم ریختم روش. دلم می‌خواست با یکی درددل کنم، گفتم با دایمی‌ام صحبت کنم، گفتم دایمی‌ام قرص داره دیوونه‌ام می‌کنه
تأثیر قرص	وقتی مصرف می‌کردی ترس می‌شدی. اولین بار رفتم پارک یه دونه خوردم ترس بودم یه حال دیگه‌ای به من داد
مقصرانگاری محله	توی شهرک ولیعصر خلافتکار زیاد بود.

با اینکه میثم به رابطه مواد مخدر و جرم اشاره می‌کند، درباره طرح نقشه‌ها و به اجرا درآوردن آن‌ها بسیار آگاهانه عمل کرده است.

نمونه دوم: فریدون ۲۲ ساله، مجرد و دانشجوی دانشگاه آزاد، برآمده از خانواده متوسط است که قبل از ارتکاب جرم با اعضای خانواده خود زندگی می‌کرده و به لحاظ کاری در دفتر املاک مسکن که متعلق به پدرش بوده، کار می‌کرده است. بنابر اظهارات خودش تعلق و وابستگی عاطفی چندانی بر روابط خانوادگی آن‌ها حاکم نیست و هر کس زندگی خودش را پیش می‌برد و عاملیت فردی جای خود را به عاملیت خانواده داده است.

«خواهر و برادرم زندگی خودشان رو دارن، ممکنه روزی دو بار با هم حرف بزنیم شخصیت‌ها مون این جوریه ارتباط باعث اصطکاک می‌شه.. زندگی هرکی واسه خودش قشنگه.»
رابطه نزدیکی با پدر و خواهر و برادرش ندارد، اما برعکس با مادرش احساس نزدیکی می‌کند. ابتلای مادرش به سرطان، موجب شد که وی برای رهایی از فشارهای روحی به سمت مواد مخدر برود:

«من چهار سال تریاک مصرف می‌کردم. فشارهای روحی باعث شد مادام سرطان غدد لنفاوی گرفت. دوران دبیرستان بودم. ضربه خوردم. رابطه‌ام با مامانم خیلی نزدیک بود.»

به نظر می‌رسد فریدون از ابتدای نوجوانی برخلاف هنجارهای متعارف عمل می‌کند. زمانی که فقط پانزده سال بیشتر ندارد با دختری دوست می‌شود که تاکنون این رابطه ادامه دارد و درحالی‌که هنوز عقد رسمی نکرده‌اند، روابط بسیار نزدیکی با هم دارند:

«روابط نزدیک با دختره داشتم. رابطه زناشویی داشتم. فقط با همین دختر.»

اگرچه موفق می‌شود دبیرستان را تمام کند، از دوران مدرسه رفتن خود احساس انزجار می‌کند و به نظر می‌رسد مدرسه نقش چندانی در جامعه‌پذیر کردن وی نداشت و نتوانست او را به سوی هنجارهای اجتماعی فراخواند:

«توی مدرسه با بچه‌ها درگیر می‌شدم، زورم هم به همه می‌رسید.»

پاییند مسائل اعتقادی و دینی نیست و به نظر می‌رسد که ارزش‌های دینی در زندگی روزمره وی جایگاهی ندارد:

«عقد شرعی رو زیاد قبول ندارم، هر کی چارچوبی داره... ما یه مقدار اروپایی فکر می‌کنیم.»
به‌رغم آنکه فریدون نیاز مالی ندارد و درآمد وی حدوداً سیصد تا چهارصد هزار تومان است، به نظر می‌رسد کفاف توقعات وی و دوست دخترش را نمی‌دهد و او برای رسیدن به خواش‌های متنوع خود حاضر است از دایره هنجارها به‌راحتی خارج شود:
«تفریح مورد علاقه‌ام ماشین‌سواری، داشتن بهترین گوشی و لپ‌تاپ و اینکه دست نامزدم رو بگیرم و ول بگردیم.»

در روز حادثه از پدرش تقاضای پول می‌کند، اما زمانی که با جواب منفی او روبه‌رو می‌شود به قصد سرقت وارد خانه یکی از مشتریان بنگاه پدرش می‌شود. وی که به اندازه کافی درباره قربانی خود می‌داند، وقتی را برای سرقت انتخاب می‌کند که مرد خانه حضور ندارد و به بهانه بازدید از منزل برای فروش آن وارد خانه می‌شود. ابتدا زن صاحب‌خانه را تهدید می‌کند و از او پول و جواهرات می‌خواهد و بعد که با مقاومت قربانی روبه‌رو می‌شود وی را با هفت ضربه چاقو از پای درمی‌آورد و فرزند قربانی را که فقط شش سال دارد با چاقو به قصد کشتن می‌زند، ولی کودک جان سالم به در می‌برد و بعداً قاتل را شناسایی می‌کند.

در پاسخ به این سؤال که چرا دست به این عمل زدی می‌گوید:

« شما درک نمی‌کنید، خودم هم هنوز درک نمی‌کنم، اگه درک می‌کردم با خیال راحت

حبس می‌کشیدم».

درباره قربانی می‌گوید:

«از مشتری‌های مغازه بود. موقع کارکردن آبم با بابام تو یه جوب نمی‌رفت مشتری دائم بود ۳۲ سالش بود. می‌اومد و می‌رفت. خونه‌اش رو سپرده بود، مشتری می‌بردم و می‌آوردم. اون موقع رو مواد بوده نمی‌دونم، توهم بود نمی‌دونم. نمی‌دونم کار خودم بود یا کار مواد بود. چون کار اشتباهی بود. هیچ نیازی به پول نداشتم. درآمد خوب بود. سیصدهزار تومن بلند کردم. نمی‌دونستم پول داره یا نه، رفتم به‌عنوان دزدی. دخترش در رو باز کرد. بعد خودش اومد. قبلاً ارتباط نداشتم. استاد دانشگاه بوده، دکتراش رو تازه گرفته بود... در زدم گفتم یه ربع بیست دقیقه دیگه قراره مشتری بیارم. پذیرایی کرد. رفت تو اتاق، با تلفن حرف می‌زد. رفتم تو اتاق تهدیدش کردم. درگیر شدیم با هم. خونه آپارتمانی بود طبقه ۶، دخترش جیغ زد و»

جمع‌بندی مصاحبه، نکات زیر را آشکار می‌سازد:

- متنی که خشونت در آن رخ می‌دهد خانه است.

- تقارب میان سرقت و جرم قتل

- آنچه ماشه خشونت را می‌کشد جاه‌طلبی تحت‌تأثیر مواد است.

- آشنایی نسبی با قربانی داشته است.

- رابطه قاتل و قربانی قرینه‌ای نیست، زیرا قتل در یک زمینه هدفمند و برنامه‌ریزی‌شده رخ

می‌دهد.

ج) قتل‌های مربوط به گنگ‌ها

این‌گونه قتل‌ها باید در شبکه ارتباط با باندها تحلیل شود. در این‌گونه قتل‌ها که توسط باندهای تبهکاری انجام می‌شود، درگیری‌ها عمدتاً بر سر حفظ قدرت، اعتبار و ایجاد سلطه بر قلمرو است. در میان پاسخگویان با این نحوه قتل برخورد نداشتم.

د) قتل‌های مربوط به دعوا

ه) قتل بر سر بی‌احتیاطی

در این نوع قتل‌ها، مجرم انگیزه کشتن را در سر ندارد ولی بر اثر بی‌احتیاطی ممکن است سبب مرگ دیگران شود. رانندگی‌هایی که با بی‌مبالاتی انجام می‌شوند نیز در این دسته قرار می‌گیرند.

و) قتل‌های غیرمتعارف که اشاره به قتل‌های زنجیره‌ای و کشتارهای دسته‌جمعی دارد. در میان پاسخگویان این پژوهش قتل غیرمتعارف دیده نشد.

انواع قتل‌ها با توجه به قصد و هدفمندی

مصاحبه‌های عمیق آشکار می‌سازد که در همه متن‌های شناسایی شده قتل یک کنش تنظیم‌شده و همراه با قصد و برنامه‌ریزی نیستند. از این رو قتل‌ها را می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

۱. **قتل‌های مواج‌های:** این گونه قتل‌ها عمدتاً بر سر دعوای جزئی رخ می‌دهد و معمولاً با قصد و برنامه‌ریزی همراه نیست. در این نوع قتل‌ها جرم بیشتر شکل و فرم مردانه دارد چون قربانی و قاتل هر دو مرد هستند و معمولاً با دعوا پیش می‌آید و اگرچه قصد قبلی در کار نیست، اما دعوا منجر به قتل قربانی می‌شود. قتل روح‌الله داداشی در این دسته جای می‌گیرد که در جای دیگر به آن پرداخته می‌شود.

۲. **قتل‌های انتقامی:** این نوع قتل‌ها برنامه‌ریزی شده است و معمولاً بر سر مسائل مختلفی شکل می‌گیرد.

کامران ۲۳ ساله، دانشجو، که دختر مورد علاقه‌اش را بر روی یکی از پل‌های شهر به قتل می‌رساند، می‌گوید:

«دختره به من علاقه نداشت. من بهش علاقه داشتم... نمی‌تونستم ذهنم رو از اون پاک کنم... بهش احساسم رو گفته بودم... من رو رد می‌کرد. با تمسخر تحقیرم می‌کرد. وای می‌ستاد حرفایی می‌زد. چیزایی می‌گفت. اینی رو که می‌رم سمتش کم‌کم باعث سوء استفاده‌اش شده بود، دو سه تا دوست (دختر) داشت که این مسئله رو سوژه کرده بودن این قضیه رو، بعد غیرمستقیم متلک می‌نداختن باعث عصبانیتم می‌شد...»

افراد به دلایل متفاوت و تحت شرایط بسیار متفاوتی مرتکب قتل می‌شوند، لذا توضیحاتی که درباره قتل داده می‌شود نیز باید دربرگیرنده این تفاوت‌ها باشد. چنانکه پولک^۱ می‌گوید: «نمی‌توان یک تئوری داشت که تنوع قتل را دربرگیرد و توضیح دهد».

بنابراین، می‌توان تیپولوژی‌های مختلفی برحسب رابطه بین قربانی و مجرم، مکان، جنسیت،

انگیزه و ابزار به کار گرفته شده ارائه کرد. زمانی که از سنخ شناسی بحث می‌کنیم هر کدام از این فاکتورها می‌تواند به‌طور جدی ملاحظه شود.

ماشه خشونت

مصاحبه‌های عمیق نشان می‌دهد که پنج فاکتور خشم و جاه‌طلبی، رنجش و نفرت، ترس، ناامیدی و نمایش ماشه خشونت را می‌کشد. تأکید بر این فاکتورها بدان معنا نیست که هر کدام از این فاکتورها به‌طور انحصاری و قطعی در یک نوع قتل خاص دیده می‌شود، چه بسا در یک قتل ترکیبی از این عوامل حضور داشته باشد.

رنجش، نفرت و قتل

روایت چند قتل

گاهی رنجش و نفرت سبب شکل‌گیری قتل می‌شود. مریم پانزده‌ساله، برآمده از طبقه متوسط رو به پایین که در یک خانواده نابسامان رشد می‌کند، مدرسه را در چهارده‌سالگی ترک می‌کند. تعامل صحیح نداشتن با خانواده، جذب‌نکردن وی در مدرسه و برخوردار نبودن از مشاوره و نظارت صحیح، خیلی‌زود مریم را به سوی خیابان و رفیق‌بازی می‌کشاند. روحیه ماجراجویی و هیجان‌طلبی بیش از حد و ارتباط نداشتن با خانواده موجب می‌شود که از ابتدای زندگی و رای هنجارهای اجتماعی حرکت کند. زمانی که هشت سال بیشتر ندارد اولین دوست پسر و تا پانزده‌سالگی مردان جوان بسیاری را تجربه می‌کند. هدف وی از ایجاد رابطه با مردان بزرگ‌تر از خود تفریح، لذت‌جویی و اخاذی است. تکمیل نبودن پروسه جامعه‌پذیری و برخوردار نبودن از فضای مناسب تربیتی از مریم موجودی کنترل‌نشده، اصلاح‌ناپذیر، ماجراجو، بی‌بندوبار، آزاد و رها ساخته است. بنابر گفته خویش از مسئولیت‌پذیری و محدودیت متنفر است:

« نمی‌خوام مسئولیت بالای سرم باشه... دوست دارم برم با کسی که دوست دارم تفریح کنم. از مسئولیت متنفرم. پاتوقم پارک طالقانیه، دو سه بار پلیس گرفتیم... دو سه ساله سیگار می‌کشم، با دوستم و دوست پسر امون می‌رفتیم پارک با هم قلیون می‌کشیدیم... اصلاً دوست ندارم کسی رو داشته باشم. همشون گیر می‌دن، می‌رن روی نرو آدم. هر آدمی آزاده! دوست دارم فقط با بابام باشم. هر انسانی خطا می‌کنه، نه؟ مثل من! دوست نداشتم مامانم زنده باشه. نمی‌تونم صداشو بشنوم. حرصم می‌داد. به نبودنش راضی هستم... می‌گفتم ازت متنفرم، قُد بود. همش با جیغ زدن ابراز محبت می‌کرد. تلفن حرف می‌زدم، حرص می‌خورد... مامانم با شلنگ

گاز و کمربند یا دمپایی می‌زد. وقتی باهام دعواش شد به خواهرم فحش داد. افتاد رو موبایل. گفت لعنت بر شیطان. گفتم خفه شو. نشست دم در دستشویی، خفه‌اش کردم».

- متنی که خشونت در آن رخ می‌دهد خانه است.

- آنچه ماشه خشونت را می‌کشد، خشم و نفرت است.

- نوع قتل مواجهه‌ای زن علیه زن (ولی‌کشی)

- قتل مرتبط با دعوا و کتک‌کاری است.

با توجه به مصاحبه‌های عمیق می‌توان گفت که بسیاری از پاسخگویان از یک نوع فقر اخلاقی رنج می‌برند. فقر اخلاقی به این معنا که نمی‌توانند خوب را از بد تشخیص دهند یا با قربانیان خود احساس همدردی داشته باشند. آن‌ها متوجه ضرر و زیانی که به خود، اطرافیان و جامعه وارد کرده‌اند، نیستند. معمولاً این‌گونه افراد ویژگی‌هایی چون خودمحوری، حال‌نگری، ماجراجویی دارند و فاقد حس همدردی‌اند و به راحتی در معرض حال و هوای جرمی قرار می‌گیرند.

دی لولیو^۱ نیز در مطالعه خود درباره قتل به نتایج مشابهی دست یافته است. از دید وی افرادی که دست به قتل می‌زنند احساس دوست داشتن و دوست داشته شدن را درک نمی‌کنند. وی فقر اخلاقی را بر روی یک طیف نشان می‌دهد که یک سر آن را درک صحیح نداشتن و سر دیگر آن را غرق شدن در کج‌روی می‌داند. (دی لولیو، ۱۹۹۵)

نامیدی و قتل

نرگس ۲۳ ساله، دیپلمه، برآمده از یک خانواده کارگری نسبتاً پرجمعیت است که گهگاه بر سر نوع پوشش و رفت و آمدها با برادرهایش اختلاف نظر داشته است و گاهی از یکی از آن‌ها که حتی کوچک‌تر از وی بوده، کتک می‌خورده است. در هفده سالگی به اجبار پدرش به عقد مردی درمی‌آید که یازده سال از وی بزرگ‌تر است. بعد از ازدواج می‌فهمد که همسرش معتاد است و روحیه خشنی دارد:

«شوهرم آدم شری بود. از قبل هم این‌جوری بود. سر همه چیز درگیر می‌شد. اعتیاد داشت. من نمی‌دونستم. دائم خواب بود. بیدار می‌شد اخم و تخم می‌کرد یا دعوا و درگیری و کتک‌کاری راه می‌انداخت».

نرگس از سوی خانواده همسرش نیز دائماً تحقیر می‌شود و اختلافات نرگس با خانواده همسرش، بر تیرگی روابط زناشویی وی با همسرش می‌افزاید. این اختلافات که معمولاً بر سر جهیزیه، رسم و رسوم یا مسائل جزئی دیگر شکل می‌گرفت، اغلب به خشونت فیزیکی منجر

می‌شد. نرگس در طول دوران زندگی، چه زمانی که در خانه پدری به سر می‌برد و چه زمانی که ازدواج می‌کند، در موضع فروتری قرار می‌گیرد و به نوعی قربانی استیلا می‌شود. در خانه پدری از برادرانش کتک می‌خورد و به اجبار پدر تن به ازدواج می‌دهد و در خانه همسرش، دائماً تحقیر، توهین و تهدید می‌شود. همسرش نه تنها او را کتک می‌زند بلکه به صورت عاطفی و روانی زندگی را بر وی تنگ می‌کند و زمانی که راه حل مناسب را در طلاق می‌بیند با مخالفت و مقاومت خانواده و تهدید همسرش روبه‌رو می‌شود. در این زمینه می‌گوید:

«... مدام درگیری داشتیم. چند بار من رو می‌نداخت بیرون. کیفم رو می‌گرفت. وقتی از خونه بیرونم می‌کرد، می‌رفتم کوچه یا رو پشت بوم یا روی پله و... منتظر می‌شدم تا تماس بگیره... هر کار می‌کردم احساس دوستی کنه، نشد. مدام درگیری هامون بیشتر می‌شد. هیچ وقت لج و لجبازی نکردم. همیشه باهاش آشتی می‌کردم. غذا می‌پختم. تا هر وقت می‌خواست می‌خوابید. با ضبط اوقات فراغتم رو می‌گذروندم. با ماهواره فقط موسیقی گوش می‌دادم... روزای آخر می‌گفت می‌رم شکایت می‌کنم که زخم می‌ره بیرون به من نمی‌گه! نمی‌خواستم آبروریزی بشه. گفتم هر کاری می‌خوای بکن هر ننگی رو می‌خوای بچسبون. لباسام رو آماده کردم. جای رو نداشتم. برای طلاق گرفتن خونواده‌ام حامی نبودن. همش می‌گفتن دوستش داشته باش. اذیت می‌کرد می‌خواستم تمومش کنم. می‌رفت شعله غذا رو زیاد می‌کرد. حرفای زننده می‌زد. می‌گفت تو عوضی هستی... فحشای ناموسی می‌داد. سیم تلفن رو کنده بود. موبایل رو گرفته بود... مثل زن‌های هرزه باهام رفتار می‌کرد. نمی‌دونم چرا سر صدای ضبط درگیر شدیم. ارتباط من رو با همه قطع کرده بود... اجازه نداشتم دوستانم بیان. پول نمی‌داد. می‌گفت دستم خالیه. به مامانم می‌گفتم نون بگیره بیاره بخورم. روز تولدش برایش یه صندل و تی شرت و دسته گل خریدم. تولدش مصادف با روز عقد ما بود ولی اون هیچ هدیه‌ای نگرفت. همه اذیت‌ها رو که کرد هیچی نگفتم. دار قالی داشتم. تابلو فرش می‌بافتم، توی روزای آخر که زیاد تو چشم هم نباشیم. سر اون هم اذیت کرد. من اعتنایی نمی‌کردم. همین جوری که داشتم بهش می‌خندیدم. منو جنون گرفت. چاقوی روی این آشپزخونه رو برداشتم. گفتم دیگه ادامه نده. دست من رو پیچوند. گفت هیچ غلطی نمی‌تونم بکنی. هیچ کدوم باورمون نمی‌شد وقتی نشست بلند شدم با یه ضربه زدم. مرد... مضطرب و پشیمون بودم. توی خونه فوت کرد. زنگ زدن به آگاهی. فکر می‌کردم آخرش طلاقه! (گریه) حق هیچ انسانی کشتن نیست. هیچ وقت نقشه نکشیده بودم».

- متنی که خشونت در آن رخ می‌دهد خانه است.

- آنچه ماشه خشونت را می‌کشد، ناامیدی و ناچاری است.

- نوع قتل مواجهه‌ای است، زن علیه مرد (همسرکشی)
- قتل مرتبط با خشونت‌های خانگی است.

ترس و قتل

روایت یک قتل

قتل روح‌الله داداشی از نوع قتل‌های مواجهه‌ای است که بدون نقشه قبلی رخ می‌دهد. آنچه در این ماجرای تراژدیک ماشه قتل را می‌کشد، ترس است. علیرضا که هنگام ارتکاب قتل هنوز چند ماهی مانده تا به سن قانونی برسد، برآمده از یک خانواده متوسط رو به پایین کارگری و ساکن کرج است. وی هیچ‌گاه نتوانست مدرسه را تمام کند. خودش در این زمینه می‌گوید:

«اگر درس می‌خوندم شاید به اینجا نمی‌رسیدم... در زندگی ام بیش از حد آزاد بودم، خانواده‌ام می‌گفتن نرو بیرون، تا اول دبیرستان درس خوندم. از سوم راهنمایی پرسه‌زنی شروع شد. سرگرمی و اوقات فراغت وی با رفیق‌بازی، پرسه‌زنی، پارک‌گردی، ماشین‌گردی، موسیقی و از همه مهم‌تر کبوتربازی سپری می‌شود. بنابر روایت وی:

«توی جمع دوستان، کل کل کفتر داشتیم».

اهل سیگار و دود نیست، اما قلیان کشیدن را دوست دارد و حتی مقابل افراد خانواده باکی از انجام این کار ندارد، چراکه پدرش نیز تریاک می‌کشد و گاهی مشروب می‌خورد. «قلیون می‌کشم. تو خونه خودمون... آهنگ‌های مورد علاقه‌ام آهنگ‌های عاشقانه است... یکی دیگه (از دوستانم) زنگ زد. گفت بریم پارک، اونا مشروب می‌خوردن، ویسکی، قبلاً شاید توی مجلس‌ها می‌خوردم نشستیم خوردیم...».

درباره ارتباط با جنس مخالف می‌گوید:

«اهل دختر نیستیم. دختر به کارمون نمی‌آد. قبلاً دوست دختر داشتم. دخترا رو از توی پارک و بیرون پیدا می‌کردیم. با نگاه کردن با طرف آشنا شدم. بچه‌محل خودمون بود. شیش سال باهاش دوست بودم. دوستی ما تلفنی بود. سالی یک‌بار هم همدیگرو می‌دیدیم. از جهت پدر و مادرش مشکل داشت. رابطه فیزیکی نداشتیم».

اگرچه بنابر روایت خودش رابطه نزدیکی با دخترها نداشته است رابطه با جنس مخالف را زمانی آغاز می‌کند که حدوداً دوازده‌ساله است و به عبارت دیگر به دنبال کسب منزلت مردانگی است. درباره شب حادثه علیرضا و دوستانش بعد از ساعت‌های پارک‌گردی و مشروب‌خوردن به ماشین‌سواری در سطح شهر می‌پردازند. شایان ذکر است که وی هنوز به سن قانونی نرسیده است و گواهینامه رانندگی ندارد، اما خودش آشنایی با مقررات را برای رانندگی کافی می‌داند و می‌گوید:

«من از سوم ابتدایی پشت ماشین می‌نشستم. از اون موقع سرجمع ده بار می‌شه. می‌ترسیدم گواهینامه ندارم. سر ۴۵ متری بودیم که می‌رفتیم به سمت چهارراه گلزار. دیدیم یه آژرا داره چراغ می‌زنه، اومدم دست‌انداز رو رد کردم. راننده آژرا سمت شاگردی به من فحش داد. منم بوق زدم. جوابشون رو دادم (ظاهراً به مادر داداشی فحش داده که مرحوم شده است). صد متر جلوتر راه ما رو بست. رفیق من پیاده شد. سرنشین اونم پیاده شد. این دو تا با هم درگیر شدن. چاقوی آمریکایی خریده بودم از شاه‌عباسی. تو ماشین نگه می‌داشتم.... چاقو دست من بود. توی غلاف بود. مرحوم پیاده شد. اومد توی گوشم زد (پاسخگو اعلام کرد که اگرچه اسم داداشی را شنیده بوده، در صحنه او را نشناخته است). وقتی من رو زد راه من بسته شد. دهنم پر از خون شد. از هیكلش حسابی ترسیده بودم.... چاقو رو پرت می‌کردم که از خودم دفاع کنم. اولین ضربه به دو دستش خورد اون دست پرت می‌کرد یه لگد هم زد توی پهلو من، دیدم آستینش خون می‌آد. متوجه نبود کجا می‌زنم. خورد توی شاهرگش. من حرفی نمی‌زدم. می‌گفت می‌دونی من کی‌ام؟ ساعت دوازده بود هیچ‌کس اونجا نبود».

- متنی که خشونت در آن رخ می‌دهد خیابان است.

- آنچه ماشه خشونت را می‌کشد، ترس و خشم است.

- نوع قتل مواجهه‌ای مرد علیه مرد است.

- قتل مرتبط به دعوای جزئی است.

نمایش و قتل

روایت یک قتل

مسعود، هجده‌ساله، مجرد، دانش‌آموز سال چهارم دبیرستان و برآمده از یک خانواده متوسط است. چند سال قبل پدرش را از دست داده است و از وضع مالی نسبتاً خوبی برخوردارند. وی در کنار مادر و خواهرانش زندگی می‌کند و به نظر می‌رسد رابطه نزدیک و خوبی بین اعضای خانواده برقرار است. سوابق تحصیلی مسعود نشان می‌دهد که وی از وضع درسی خوبی برخوردار بوده است. او در حال آماده‌شدن برای کنکور بوده است که این ماجرا زندگی‌اش را در هم می‌ریزد. اهل مواد مخدر، مشروب و یا ولگردی نیست. از آنجا که تنها پسر خانواده است، به شدت مورد توجه و محبت مادر و خواهرانش است. با اینکه هنوز گواهینامه ندارد، مادرش برایش یک ماشین می‌خرد، تنها سرگرمی مسعود، نشست و برخاست با دو تن از دوستان صمیمی‌اش است. حادثه تراژدیک قتل بر سر دوستی مسعود با یک دختر آغاز می‌شود. دختری که ظاهراً قبل از مسعود با قربانی دوست بوده است و همین امر قربانی را برآشفته می‌سازد. مسعود قربانی را از زمان تحصیل و در مدرسه می‌شناسد. قربانی در شب

حادثه چندین بار به مسعود تلفن می‌زند و از او تقاضای ملاقات حضوری می‌کند. در شب حادثه مسعود و قربانی به اتفاق دو تن از دوستانشان در یک کوچه بن‌بست و تاریک همدیگر را ملاقات می‌کنند. بنابر اظهارات مسعود، قضیه کم‌ویش حل شده بود که ناگهان دوست مسعود با دوست مقتول درگیر می‌شود. همین امر سبب می‌شود قربانی با آلت قتاله‌ای که با خود داشته به مسعود و دوستش حمله‌ور شود. حدی از هیجان و نمایش در هم می‌آمیزد و هیچ‌کدام از طرف‌های دعوا، حاضر به کناره‌گیری نمی‌شوند و قربانی با چاقویش به مسعود حمله می‌کند ولی مسعود چاقو را از دستش درمی‌آورد و به او حمله می‌کند و با چهار ضربه که یک ضربه آن کاری بوده است، قربانی را از پای درمی‌آورد:

«غرور باعث اینا می‌شه و کله‌شقی و باد کله، من اصلاً فکرش رو نمی‌کردم. چون واقعاً رفتم باهانش حرف بزنم.... من از این ناراحت بودم که فحش داد، فحش خواهر و مادر داد. اول گفتم ارزش نداره درگیر بشیم، چون بچه‌محل بودیم».

مسعود سابقه اعتیاد، درگیری، شراب‌خواری و زندان ندارد، حال آنکه قربانی به دلیل درگیری‌های قبلی سابقه دارد. خودش می‌گوید:

«اگه می‌تونستم زمان رو برگردونم، خطم رو عوض می‌کردم که نه فحش بشنوم و نه دعوام بشه».

مسعود با قربانی احساس همدردی می‌کند:

«نمی‌دونستم کجا می‌زنم، برای مقتول ناراحتی از اینکه سر دعوا مرد».

واقعیه‌ای که برای مسعود رخ می‌دهد از نوع قتل‌های مواجهه‌ای است که توهین قربانی به شدت جدی تفسیر می‌شود و واکنش خاص خود را ایجاد می‌کند و خشونت فراتر از لحظات آنی می‌رود و به یک واقعه تراژدیک ختم می‌شود. درضمن حضور دوستان قربانی و مسعود، به این حادثه جنبه نمایشی می‌دهند. بنابراین، یکی باید به این ماجرا فیصله دهد و خشونت تنها راهی است که با توسل به آن می‌توان این تضاد را فرو نشانند.

خشم و جاه‌طلبی و قتل

روایت یک قتل

حسن سی‌ساله، مجرد، تحصیلات سیکل، در یک خانواده نسبتاً پرجمعیت به دنیا آمده است و در یکی از محلات سطح پایین زندگی می‌کند و اکنون به جرم مشارکت در قتل در زندان به سر می‌برد. از پانزده‌سالگی با مواد آشنا می‌شود. او را به دلیل مصرف مواد مخدر از مدرسه اخراج می‌کنند. از همان ابتدای جوانی علاقه‌مند بوده است که وارد گروه‌های خلافکار شود تا از این طریق کسب شهرت کند. خودش در این باره می‌گوید:

«از پونزده سالگی شروع کردم. دوست داشتم با بزرگ‌تر از خودم بگردم. دوست داشتم که معروف باشم. همه من رو نشون بدن، این چیزا رو اصلاً خیلی دوست داشتم، آره آدم با موادفروشی هم معروف می‌شه. همه می‌گفتن این موادفروشه. دوست داشتم همه از من حساب بپرن». بیشتر اوقات فراغتش با کبوتربازی و خلاف می‌گذشت. ۱۸ بار سابقه زندان دارد. وی بارها به دلیل خرید و فروش مواد، سرقت، شراب‌خواری و چاقوکشی به زندان افتاده و ظاهراً زندان بر بازدارندگی وی از کج‌روی هیچ تأثیری نداشته است. وی کمبود محبت و جرم‌خیز بودن منطقه را در گرایش خود به مواد مخدر مؤثر می‌داند.

حسن از طریق خرید و فروش مواد مخدر امرار معاش می‌کند و به این کار به‌مثابه یک جرم نگاه نمی‌کند، بلکه آن را شغل خود می‌داند. خودش در این زمینه می‌گوید: «محلّه ما محیطش خراب بود، خلافکار شدم... از نظر مواد محیط خرابیه. اگه دو نفر بخره می‌شه دویست نفر... رابطه‌ام با پدر و مادرم خیلی خوب بود، ولی خوب پول کم بهم می‌دادن... گفتم این‌جوری فایده نداره بزار یه راهی پیدا کنم پول درآرم».

حسن که بارها به جرم مواد دستگیر شده بود به پیشنهاد و پیگیری مادرش به یکی از کمپ‌های خصوصی برای ترک اعتیاد فرستاده می‌شود. تجربه وی در کمپ ترک اعتیاد بیانگر این است که خشونت، روح حاکم بر این کمپ‌هاست. از زمانی که افراد توسط کارگزاران کمپ جمع‌آوری می‌شوند تا زمانی که پروسه ترک را می‌گذرانند دائماً در معرض رفتارهای خشن و توهین‌آمیز قرار می‌گیرند. بعد از ترک اعتیاد از سوی صاحب کمپ به او پیشنهاد می‌شود که مدتی در آنجا بماند و به‌عنوان خدمه کمپ کار کند. حسن انتخاب خود را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«همه ازم می‌ترسیدن، حساب می‌بردن، همیشه چاقو جیبم بود، اگه حرف زور می‌زدن یا چیزی که به ضررم بود درمی‌آوردم می‌زدم فرار می‌کردم. دو بار به جرم چاقوکشی و عرق‌خوری گرفتیم».

در یکی از مأموریت‌هایی که وی به اتفاق چند نفر دیگر می‌روند تا فرد معتادی را به کمپ بیاورند، فرد معتاد به دلیل مقاومت زیر بار مشت و لگد از پا درمی‌آید و حسن به اتفاق فرد دیگری به جرم قتل دستگیر می‌شوند.

روایت زندگی حسن نشان می‌دهد که تمام زندگی‌اش با خلافکاری و کج‌روی عجین است. گویی که این نحوه زندگی، کاملاً عادی و نرمال است و هر کج‌روی جدید برآمده و یا دنباله کج‌روی قبلی است که زندگی او را احاطه کرده و به قول فارینگتون رفتار کج‌روانه دائماً در زندگی وی بسط و توسعه یافته است. شاید بتوان وی را جزء آن دسته از مجرمان حرفه‌ای محسوب کرد که عامدانه و داوطلبانه به جرم به‌عنوان یک حرفه نگاه می‌کنند.

فرار از مدرسه در چهارده سالگی، کبوتربازی، ولگردی در محله، مصرف مواد مخدر، عرق خوری، چاقوکشی، خالکوبی، ایجاد روابط ناسالم با دختران و زنان روسپی دائماً زندگی وی را در ورود و خروج از زندان رقم می‌زند و اکنون که به جرم مشارکت در قتل منتظر شنیدن حکم است، هیچ ایده‌ای از زندگی شرافتمندانه ندارد و به نظر نمی‌رسد که زندان بتواند چنین تصویری را در ذهن و روحش حک کند. او فاقد حس همدردی با قربانی خویش است:

«...مقتول مجرد بود. ۳۷ ساله بود. اونم دله دزد بود و اهل چاقو..»

حسن در پایبندی به اخلاقیات و اعتقادات ضعیف است. تصورات اخلاقی‌اش ضعیف و توسعه‌نیافته است و خرده‌فرهنگی که او در آن جامعه پذیر شده است با فرهنگ مسلط تطابق ندارد. او درباره مسائل اعتقادی می‌گوید:

«تو زندان نماز می‌خونم، قبلش اصلاً بلد نبودم. چند روز اول هم که می‌خوندم هم اتاقتی‌هام به حالت مسخره می‌خندیدن و می‌گفتن نگاه کن سرتا پا خلافت‌ها ولی سرش به سنگ خورده دره نماز می‌خونه.»

او حتی در زندان مطابق با روحیات خود عمل می‌کند. حسن خشونت و کاربرد آن را تنها راه مقابله با مشکلات می‌داند.

«من (تو زندان) سرانته‌امتم... توی کتم نمی‌ره بترسم، نه این تو وجودم نیست»

زمانی که از جرائمش تعریف می‌کند، احساس ندامت و پشیمانی ندارد، بلکه با غرور و جسارت صحبت می‌کند و ارتکاب جرم را نوعی زرنگی می‌داند:

«خونه‌هایی رو که برای سرقت می‌رفتم زاغ می‌زدم... شاه‌کلید داشتم... زیر و بم خونه رو می‌شناختم، بیوگرافیش رو می‌گرفتم که... کی می‌آن و کی می‌رن. هیچ‌وقت دنبال کار درست و حسابی نبودم. از راه صاف هم می‌تونستم پول دربیارم اما مخم بیشتر چیزای منفی و هیجانی رو دوست داشت. اعتیاد، فرار کنی و مأمور دنبال کنه، داد و بیداد کنی، عربده بکشی، شیشه بشکنی، یه چیزی رو برداری در بری...»

حسن نعدوستی و قانون‌گرایی در حسن بسیار ضعیف است و به نظر می‌رسد این تنها شیوه زندگی است که وی به آن عادت کرده است و آن را می‌شناسد. درباره دوست داشتن می‌گوید:

«اول ننه‌ام رو دوست داشتم و خونواده‌ام، بعد کفترامو»

پاسخگوی دیگر، بهرام ۲۹ ساله برآمده از یک خانواده کارگری و نابسامان است. در سیزده سالگی مدرسه را ترک می‌کند و به دلیل متارکه پدر و مادرش و برای حمایت از خواهر و مادرش از سنین کودکی جذب بازار کار می‌شود.

چند بار به دلیل دعوا و پرخاشگری به زندان افتاده و با پرداخت دیه آزاد شده است. روی دستانش آثار ضربات چاقو نمایان است که خود نشانگر پرخاشگری و کاراکتر «دعوایی» اوست. در پاسخ به این سؤال که چرا درگیر می‌شوی می‌گوید:

«تا یکی روی مخم نره، کاری باهاش ندارم. روی نقطه‌ضعف من دست نزارن، کاری ندارم. یه نقطه‌ضعفم ناموسه... من بچه اتابک، جنوب شهر تهران، بودم...»
 بهرام در خانواده‌ای پرورش می‌یابد که پدر و مادر متارکه کرده‌اند و پدرش معتاد به مواد مخدر است. او خود نیز به تریاک و شیشه معتاد است و اکنون به جرم قتل در زندان به سر می‌برد.

ارتباط قربانی- مجرم

اگرچه بنابر تصورات رایج و آن‌طور که وسایل ارتباط جمعی معمولاً به تصویر می‌کشند، گمان می‌رود بیشتر قاتلان و مجرمان با قربانیان غریبه هستند، در واقعیت تعداد زیادی از قاتلان آشنایی ولو نسبی با قربانیانشان دارند. در بیشتر از ۶۰ درصد از قتل‌ها، قربانی و قاتل به‌نوعی یکدیگر را می‌شناختند و این روابط برحسب روابط خانوادگی، دوستی، کاری و خویشاوندی قابل دسته‌بندی است.

بحث دربارهٔ قربانیان زمانی در حاشیهٔ جرم‌شناسی مطرح می‌شود، اما امروزه یکی از بحث‌های مرکزی و کلیدی جرم‌شناسی، توجه به قربانیان است. مسئلهٔ قربانیان مثلث سه‌گانهٔ قدیمی را که بر روی جرائم، مجرمان و کنترل متمرکز بوده است برهم زده و پیچیده ساخته است (زندر در مگوایر و دیگران، ۲۰۰۲). اولین کتاب با عنوان مجرمین و قربانیان آن‌ها در سال ۱۹۴۸ توسط فردی به نام ون هنتیک نوشته شد. وی می‌گوید در بررسی جرم باید یک دیدگاه پویا و کنش متقابلی داشت و بر این امر تأکید می‌کند که قربانی صرفاً یک بازیگر منفعل نیست، بلکه قربانی می‌تواند در شکل‌گیری جرم تحریک‌کننده باشد (ون هنتیک^۱، ۱۹۴۸).

مندلسون (۱۹۵۶) نیز در حوزهٔ قربانی‌شناسی ضمن ارائهٔ یک تیپولوژی از قربانیان گنهکار، قربانیان بی‌گناه و قربانیان مساعد حرف می‌زند. اگرچه انتقادات جدی‌ای علیه مندلسون وجود دارد اما هدف او تبرئه کردن مجرم نیست بلکه دخیل بودن قربانی در ارتکاب جرم را تحلیل می‌کند تا پویایی رفتار جرمی توضیح داده شود و بر نقش قربانی در شکل‌گیری واقعهٔ جرمی، جلوگیری و کاهش قربانی‌شدن تأکید می‌کند. از طرفی جرم‌شناس مشهوری به نام ولفگانگ (۱۹۵۸) بر روی الگوهای قتل، مطالعه‌ای انجام داد و به این نتیجه رسید که در ۲۶ درصد قتل‌های شناخته‌شده، قربانیان شروع‌کنندهٔ خشونت بوده‌اند. از این رو وی مفهوم «بی‌ملاحظگی قربانی» را مطرح ساخت. او گفت که در مسئلهٔ قتل، معمولاً چالش‌ها و تحریکات از سوی هر دو طرف است که به خشونت منتهی می‌شود.

ذکر این نکته ضروری است که تأکید بر نقش قربانی در شکل‌گیری جرم نباید ما را از سایر علل و عوامل ساختاری مغفول سازد و باید این نکته را در نظر گرفت که اگرچه در

بسیاری از موارد مجرمان و قربانیان در زمینه‌های اجتماعی کم و بیش یکسان و شبیه است اما گاهی نیز اتفاق می‌افتد که قربانی و مجرم از منزلت یکسانی برخوردار نیستند، و معمولاً جرائم در زمینه‌هایی از عدم تساوی‌های ساختی - قدرتی رخ می‌دهد در این رابطه می‌توان به قتل‌های مردان علیه زنان اشاره کرد که در مناسبات نامساوی جنسیتی رخ می‌دهد.

مصاحبه‌های عمیق نیز نشان می‌دهد که قاتلان بر نقش قربانی در شکل‌گیری واقعه جرم تأکید دارند و حتی در مواردی اظهار می‌کردند که در آن واقعه به راحتی این امکان وجود داشت که جای آن‌ها با قربانی عوض شود. مسعود می‌گوید:

«... (قربانی) رفت از توی ماشین یه شمشیر آورد و زد توی پا و دست و کمرم، جاش هم هست! بعد خورد زمین. شمشیر افتاد توی جوب، بعد رفت عقب‌تر یه کارد از توی کمرش در آورد. اومد بزنه توی شکم من که من کارد رو ازش گرفتم... زدم توی سرش...»
 بسیاری از پاسخگویان بر این مطلب تأکید داشته‌اند که قربانیان با رفتار تحریک‌کننده خود ماشه قربانی‌شدنشان را کشیده‌اند و حتی بعضی از پاسخگویان اعتقاد داشتند که آن‌ها به نوعی سزاوار قربانی شدن بوده‌اند.
 دختری که مادر خود را به قتل رسانده است، از قربانی شدن مادرش احساس ناراحتی نمی‌کند و می‌گوید:

«دوست نداشتم مامانم زنده باشه، نمی‌تونم صداشو بشنوم. حرصم می‌داد. به نبودنش راضی هستم...»
 در این نمونه خاص، جالب است که قربانی هیچ مقاومتی در مقابل دخترش نشان نمی‌دهد و کاملاً خود را به قاتل تسلیم می‌کند.

زنی که همسر خود را به قتل رسانده است، می‌گوید:

«...می‌خواستم تمومش کنم. می‌رفت شعله غذا رو زیاد می‌کرد. حرفای زننده می‌زد. می‌گفت تو عوضی هستی. خواهرم بهتر از تو می‌گفت. تو جنست خرابه. به مادر و خواهرام فحشای ناموسی می‌داد. سیم تلفن رو کنده بود. موبایل رو گرفته بود... دعوا و درگیری شد. خیلی فحشای بد به مامانم داد. خیلی منو زیر و رو کرد... مثل زن‌های هرزه باهام رفتار می‌کرد. نمی‌دونم چرا سر صدای ضبط درگیری مون شد. ارتباط من رو با همه قطع کرده بود...»

اگرچه نقش قربانیان در دینامیکی که منجر به جرم می‌شود، از حیث جلوگیری و کاهش قربانی‌شدن اهمیت دارد، اما سرزنش قربانیان از سوی قاتلان می‌تواند به قول ماتزا یک نوع تکنیک خنثی‌سازی و توجیه عمل باشد. حال آنکه همان‌طور که قبلاً گفته شد بسیاری از قتل‌ها ممکن است در زمینه‌های نامتساوی قدرتی و منزلتی رخ دهد و لذا مجرم و قربانی به یک اندازه سزاوار و شایسته توجهات و همدردی یکسان نباشند.

با توجه به شناسایی متن‌هایی که خشونت در آن رخ می‌دهد و با توجه به ماهیت قتل‌ها (مواجهه‌ای- انتقامی) و با توجه به عناصر مرتبط با ماشه خشونت (رنجش و نفرت، خشم و جاه‌طلبی، ناامیدی و ناچاری، ترس و نمایش) می‌توان انواع و اقسام تیپ‌های مختلف قتل را شناسایی کرد. انتخاب این نوع متغیرها و رسیدن به یک ماتریس که در برگیرنده همه تیپ‌هاست، از یک طرف به داده‌های غنی نیاز دارد که این نوع تیپ‌سازی را حمایت کند و از سوی دیگر مستلزم توجیحات نظری است که بتواند در ورای رویکردهای رقیب، توجیه مقبول‌تری را به ارمغان آورد.

انواع قتل	ملاک دسته‌بندی قتل‌ها
قتل‌های خانوادگی قتل‌های مرتبط با سایر جرائم قتل‌های مربوط به گنگ‌ها قتل‌های مربوط به دعوا قتل بر سر بی‌احتیاطی قتل‌های غیرمتعارف	متن رخداد خشونت
قتل‌های مواجهه‌ای قتل‌های انتقامی	هدفمندی و برنامه‌ریزی
خشم و جاه‌طلبی رنجش و نفرت ترس نمایش ناامیدی	عواملی که موجب کشیده شدن ماشه خشونت می‌شود
دوستی- آشنایی کاری خانوادگی غریبیگی	رابطه مجرم- قربانی
زن مرد	جنسیت

نتیجه‌گیری

اگرچه هر نوع قتلی در نوع خودش منحصر به فرد است اما اشکالی از قتل می‌تواند در برگیرنده ویژگی‌های مشترکی باشد و این امر بیانگر آن است که قتل به صورت‌های متعددی الگو

می‌یابد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که قتل در زمینه‌های مختلفی چون گروه‌های بزه‌کار، خانواده، خیابان، در تقارب با سایر جرائم و یا به صورت غیرمتعارف رخ می‌دهد. آنچه ماشه خشونت را می‌کشد، پنج عامل ترس، رنجش و نفرت، ناامیدی، جاه‌طلبی و خشم و نمایش است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که قتل‌ها به لحاظ ماهیتی مواجهه‌ای و یا انتقامی‌اند. بیشتر قتل‌های مواجهه‌ای فرم مردانه دارند و قاتل و قربانی غالباً مرد هستند و معمولاً این‌گونه قتل‌ها با یک دعوی جزئی پیش می‌آید و در بسیاری از این قتل‌ها، قربانی نیز تحریک‌کننده بوده است. مواجهه هم‌زمان قاتل و قربانی که سریع بالا می‌گیرد، به مرگ یکی از افراد منجر می‌شود. همان‌طور که پولاک می‌گوید، منبع قتل‌های مواجهه‌ای تمایل مردانه برای درگیر شدن در خشونت است، تمایل مردانه‌ای که می‌خواهد چالش را به هزینه غرور مرتفع سازد (پولاک^۱، ۱۹۹۴، ص ۱۶۹) غرور مردانه مفهومی است که اغلب به وسیله پژوهشگران به‌عنوان امری که در مرکز دعوای دیده می‌شود، به کار گرفته شده است. برای مثال ولفگنگ معتقد است منشأ جرم قتل، خشم ناگهانی است که منشأ آن جر و بحث‌های جزئی است (ولفگانگ، ۱۹۵۸) معمولاً این غرور در مردان به‌عنوان شجاعت، بخشی از یک سیستم اخلاقی بزرگ‌تر است، به این معنا که توسل به خشونت، اثبات «مردینگی» و کسب منزلت مردینگی است.

در این نوع قتل‌ها، معمولاً قربانی در بدترین حالت خود گنه‌کار و در بهترین حالت مساعد است و خود را در معرض آسیب قرار می‌دهد. در این گونه حوادث، قربانی با بی‌ملاحظگی عامل دعوا و تداوم و خشونت می‌شود. معمولاً قتل‌های مواجهه‌ای در میان مردان در کانتکس‌های متفاوتی چون خانه قربانی یا مجرم، در پارک و خیابان رخ می‌دهد و در بسیاری از موارد با مصرف الکل و مواد مخدر همراه است، گاهی حضور در خیابان و وجود تماشاچیان، خصوصاً اگر تماشاگران مردان جوان باشند، چالش و غرور مردانه را تبدیل به یک موضوع عمومی و مرئی می‌سازد.

البته در رقابت‌های مردانه بر سر شرافت و غرور یا منافع و منابع نباید از نقش طبقه‌ای که افراد در آن رشد کرده‌اند، غفلت کرد. چون بزرگ‌شدن در یک طبقه خاص ممکن است افراد را خطرپذیر و ماجراجو سازد، به طوری که آن‌ها داوطلبانه از خطر استقبال کنند، برخلاف قتل‌های مواجهه‌ای در قتل‌های انتقامی، حداقل یکی از طرفین دعوا مایل است که عامدانه از خشونت استفاده کند. عاملی که این نوع قتل‌ها را از قتل‌های مواجهه‌ای متمایز می‌کند، قصد و برنامه‌ریزی مجرم است. معمولاً این‌گونه قتل‌ها به‌عنوان راه حلی برای تضاد به کار می‌رود و مجرم و قربانی همدیگر را می‌شناسند و قتل بر سر مسائلی چون روابط، مواد مخدر، اختلافات مالی اتفاق می‌افتد. عناصر اصلی این‌گونه قتل‌ها، نفرت و رنجش است.

1. Polk

تفاوت دیگری که بین قتل‌های مواجهه‌ای و انتقامی وجود دارد، این است که معمولاً در این‌گونه قتل، تعداد کمی از مجرمان از ارتکاب قتل احساس ندامت می‌کنند. در زمینه‌هایی که درگیری سر پول، مالکیت، ناموس و اعتبار ایجاد شود، اگر فرد دسترسی به منابع اقتصادی و اجتماعی و قانونی داشته باشد سعی می‌کند که این مسائل را حسابگرانه و عقلانی حل کند و از خشونت فاصله گیرد.

در بررسی قتل توجه به جنسیت نیز مهم است، چراکه ماهیت قتل‌های زنان و مردان و تفاوت آن‌ها را توضیح می‌دهد، معمولاً خشونت مردان علیه زنان، در زمینه نابرابری در قدرت و منزلت تفسیر می‌شود و حال آنکه خشونت زنان علیه مردان، در زمینه ناامیدی و درماندگی ممکن است تفسیر شود (ویزلی، ۲۰۰۶)، اما تأکید بر متغیر جنسیت بدون در نظر گرفتن عوامل دیگر می‌تواند گمراه‌کننده باشد زیرا جنسیت به تنهایی یک متغیر تبیین‌کننده نیست و موجب غفلت از این موضوع می‌شود که مردان بیشتر از زنان در معرض اجبارهای جرمی قرار می‌گیرند.

منابع

1. Block, C.R., Devitt, C.O., Donoghue, E.R., Dames, R.J. and Block, R.L. (2001), 'Are There Types of Intimate Partner Homicide?', in P.H. Blackman, V.L. Leggett and J.P. Jarvis (eds), *The Diversity of Homicide: Proceedings of the 2000 Annual Meeting of the Homicide Research Working Group*. Washington, DC: Federal Bureau of investigation.
2. Brookman, Fiona (2005), *Understanding Homicide*, SageDilulio, J.Jr. (1995) *Crime in America - It's going to get worse*. Reader's Digest, August, 57.
- Driver, Edwin.D (1968), *Critiques of Typologies in Criminology*, *Sociological Quarterly*, Vol, 9, No 3, pp356-373, Blackwell also available at <http://www.jstor.org/stable/4105422>
3. Gibbs, Jack (1960) *Needed Analytical Typologies in Criminology*, *Southwestern, Social Science Quarterly*, 40:324 (Mar., 1960).
- Lombroso, C. (1911), *Crime: Its Causes and Remedies*. Boston, MA: Little Brown.
4. Matza, David. 1964. *Delinquency and Drift*. New York: John Wiley.
5. Mendelsohn, B. (1974) 'The origin of the doctrine of victimology', in I. Drapkin and E. Viano (eds) *Victimology*, Lexington: D.C. Heath & Co.
6. Polk, K. (1994), 'Masculinity, Honor and Confrontational Homicide', in T. Newburn and E.A. Stanko (eds), *Just Boys doing the Business?* London: Routledge.
- Rock, P. (1998), *After Homicide*. Oxford: Clarendon.
7. Sykes, Gresham M. and David Matza (1957), "Techniques of Neutralization: A Theory of Delinquency." *American Sociological Review* 22:664-70.
8. Von Hentig, H. (1948) *The Criminal and His Victim*, New Haven: Yale University Press.

9. Wesely, Jennifer K (2006), Considering the Context of Women's Violence, Gender, Lived Experiences, and Cumulative Victimization, *Feminist Criminology*, Vol 1, No4, p303-325
10. Wolfgang, M. (1958), *Patterns in Criminal Homicide*. Montclair, NJ: Patterson Smith.
11. Wolfgang, M.E. and Ferracuti, F. (1967), *The Subculture of Violence: Towards an Integrated Theory in Criminology*. London: Tavistock.
12. Zedner, L (2002), Victims of Crime, in M. Maguire, R. Morgan and R. Reiner (eds), *The Oxford Handbook of Criminology* (3rd edition). Oxford: Oxford University Press